



می‌دانست «از کتاب‌رهایی نداریم»

الهام اشرفی

نویسنده و منتقد ادبی

دست‌خودم نیست؛ این ویژگی ذاتی‌ام است که تا همین چند سال پیش به آن می‌گفتند گوشه‌گیری و انزوا اما حالا می‌گویند درونگرایی، به هر حال بیشتر دعوت‌ها و در جمع قرار گرفتن‌ها را محترمانه و شاید

هم غیرمحترمانه رد می‌کنم اما این یکی دعوت از طرف سردبیر پرمهرمان بود که خود دعوت هم دعوت مهمی بود؛ از طرف یک مسئول مهم، در یک جای مهم؛ سازمان صداوسیما.

شما که غریبه نیستید، تصور از یک مدیرمسئول، آن هم در یک نهاد دولتی، همان تصور کلیشه‌ای بود اما این دیدار دوساعته پرمحتوا چون موج گرمایی بر باور سرد از پیش تعیین شده من فرو ریخت و البته بر سرمای بلوارهای پر از برف و سوز سرمای جام‌جم که در تن مان رخنه کرده بود نیز.

ما، اهالی کتاب برای خودمان در قانون نانوشته‌ای، متر و معیاری داریم برای سنجش آدم‌هایی که با آنها در ارتباطیم؛ متر و معیارمان مربوط به ظاهر کسی نیست، مربوط به میزان تحصیلات و درآمد کسی نیست، حتی مربوط به عقیده کسی هم نیست. معیارمان تنها «کتاب» است و هرآنچه مربوط به کتاب باشد و آقای حسین قرایی، مدیرکل روابط عمومی سازمان صداوسیما، سواى عنوان منصب و پر کلمه‌اش، همچون یک کوه آتشفشان، فورانی بود از آگاهی و اشراف بر عنوان و درونمایه کتاب‌ها و آشنا با اسامی نویسندگان و شرح حال و سبک نوشتن هرکدام‌شان و حتی آشنا با ناشرها و سبک و سیاق هرکدام از آنها. همین ویژگی‌ها و حتی اندکی از همین ویژگی‌ها کافی است که شاخک‌های کتابخوان‌هایی همچون ما را تیز کند.

تمام سال‌های فعالیتم در حوزه کتاب، چه در فضای مجازی و چه در رسانه‌ها و جراید در جهت جا انداختن کتاب

به عنوان کالایی ضروری در سبد خرید شخصی هر کسی بوده است، چون باور دارم که از آگاهی و دانستن سرگذشت‌هاست که درصد خطا و درجا زدن در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی زیست شخصی و خانوادگی کم می‌شود و این «آگاهی» متاعی است که در کتاب‌ها یافت می‌شود. ویژگی جلسه دیدار با آقای قرایی در باور داشتن او به همین نکته ظریف بود، آن هم نه در ظاهر، بلکه در عمل؛ او می‌دانست که «از کتاب‌رهایی نداریم». این‌که مسئولی سواى همه

مسئولیت‌های اداری و آغشته به بروکراسی‌ای که هنوز هم در سیستم‌های اداری ما حضور دارد، به کتاب و هرآنچه به کتاب مربوط می‌شود اهمیت بدهد و حتی بدون این‌که ما بدانیم هر هفته رویدادها و مرورها و نقدهایی که ما بر کتاب‌ها در قفسه کتاب می‌نویسیم را بخواند و پیگیر آن باشد و حتی اعضای هیات تحریریه را دعوت کند تا ساعتی را به گپ‌وگفت در مورد کتاب‌ها بپردازد برای من بسیار ارزشمند است. بعد از پایان جلسه بر این باور بودم که «کتاب‌ها همان‌طور که من فکر می‌کردم اهمیت دارند و باید بیشتر در موردشان بنویسم».

از زیبایی‌های دیگر این جلسه دیدار با آقای احسان ناظم‌بکایی بود، به یاد تمام سال‌هایی که شنبه‌های هر هفته‌ام به شوق خواندن مجله «همشهری جوان» شروع می‌شد و نوشته‌های ایشان و همکاران‌شان را که آنها هم همه‌حول‌وحوش کتاب‌ها بودند با ولع می‌خواندم.



گام‌هایی استوارتر برای ارتقای کتاب و کتابخوانی

سعیده اسدالمسی

منتقد ادبی

دوشنبه، چهاردهم اسفند، به دعوت دکتر قرایی، نشست و دورهمی صمیمانه‌ای با دست‌اندرکاران و نویسندگان قفسه کتاب برگزار شد. به رغم تصوراتم، فضا بسیار آزاد، دوستانه و دلچسپ بود. تا قبل از ساعت ۱۰ به قول مولانای جان، اندک اندک جمع یاران رسیدند و دیدار تازه کردیم و با باقی رفقای

تحریریه آشنا شدم. حضور آقای رشیدی مهرآبادی (سردبیر) و دیدارشان بعد از یک سال و اندی برای من جای بسی خوشحالی بود. ورود آقای قرایی به جلسه رنگ و بویی صمیمانه‌تر داد. ایشان در شروع دورهمی با زبانی طنز کمی از خودشان، خانواده، گذشته و آدم‌هایی که با آنها معاشرت داشتند، حرف زدند و چند سطر از مرحوم قیصر امین‌پور خواندند و کام‌مان شیرین شد. در ادامه آقای رشیدی معرفی کوتاهی از اعضای قفسه کتاب داشتند و نکته‌ای که برای من بسیار جالب بود، حسن توجه آقای دکتر به کار تخصصی تک‌تک ما بود. ایشان بالحنی دوستانه با هر کدام از ما گپ و گفتی در زمینه تحصیلات، مطالعات و نوشته‌های مان داشتند که برای شخص بنده بسیار خوشایند و دلگرم‌کننده بود. ناگفته نماند که درایت و هوشمندی ایشان و گروه همراه‌شان سبب قربات میان رسانه‌ای چون قفسه کتاب و مجموعه صداوسیما بود. زمینه مطالعاتی متنوع و هدفی که در نهایت جذب مخاطب دوستدار کتاب و اهل مطالعه را با هر سلیقه‌ای به دنبال داشته باشد، مبحثی بود که در ادامه با مشارکت اعضا به یک نتیجه‌گیری واحد رسید و راهکارهایی از جانب دکتر قرایی و اعضای محترم همراه‌شان برای هر چه بیشتر و بهتر دیده شدن قفسه کتاب ارائه شد. بسته‌های پیشنهادی با قول حمایت ایشان و تلاش و همت رفقای قفسه کتاب، از جانب همه دوستان بسیار مورد استقبال قرار گرفت و در پایان جلسه لطف ایشان با واژه‌هایی پر مهر و هدایایی ارزشمند سبب دلگرمی‌مان شد و صد البته این جلسه پربار و این دیدار صمیمانه، قوت قلبی غیر قابل انکار بود که توان و انرژی‌مان را برای برداشتن گام‌هایی استوارتر در راه ارتقای فرهنگ کتاب و کتابخوانی چندین برابر کرد. بنده به عنوان عضو کوچکی از این خانواده بزرگ و ارزشمند، تشکر صمیمانه دارم از سردبیر قفسه کتاب که این بستر را برای چون منی فراهم آوردند و البته از دکتر قرایی عزیز برای این نشست ارزشمند که تا مدت‌ها در یاد من خواهد ماند و ممنونم از همه رفقای خوب قفسه کتاب که چراغ راه هستند و نور می‌بخشند.



لیدیز فرست و این صحبت‌ها.

چای که بود، یک‌یک هم. دیدم صدای قار و قور معده‌ام الان است که سالن را بردارد، نباید کیک را می‌خورد. زبپ کیفم را باز کردم و آرام آرام نانم را خوردم. به خانم حمزه‌ای هم تعارف کردم؛ نان خالی دوست نداشت. صحبت‌های دکتر خیلی اثرگذار بود؛ نباید تسلیم شرایط می‌شدم. باید پای رژیم می‌ایستادم. رژیم «نه به قند مصنوعی».

راحت می‌توانستم بگویم جلسه بانشاطی بود. دکتر خیلی خاکی هستند، اهل ادبیات، عملگرا و توصیه کردند حتی اگر یک نفر را با اندیشه خودتان می‌توانید تحت تأثیر قرار دهید، مفیدید... اما مستقیم‌گویی نمی‌کنم که، باید تصویر بدهم. مثلاً گله کردم که در رادیو و تلویزیون، نمی‌گذارند هر کتابی را که دلم می‌خواهد معرفی کنم. دکتر گفتند این قدر هم دلبخواه و هردمبیل که نیست؛ ولی آن همه خط قرمز هم، غلط است. در پی این مطالبه و سایر مطالبات درجا زنگ زدند به مدیر مربوط و گوشی را گذاشتند جلوی بلندگو. کم مانده

بود دست و سوت هم بزیم و آبروی آقا میثم را ببریم. چای خوردیم، سلفی گرفتیم، تقاضای افزایش حق‌التحریر و وام هم ندادیم. یاد بعضی نفرات را هم روشن نگه داشتیم؛ مثل هاشم آقای نصیری و حاج حسین شرفخانلو. باقول دیدار زود هنگام با دکتر، جلسه تمام شد. اینجانب حتی توی محوطه هم داشتم به آقای ناظم‌بکایی می‌گفتم: «اجازه! اونا مدد ما رو برداشتن...» دیدار او از خوش‌اقبال‌های هر بار این جلسات است.

